

ولید خدوری*

مرکز پژوهش‌های وحدت عربی از سال ۱۹۹۶ و از نشست ششم سالانه خود کوشیده است در باره دیدگاه جنبش‌های اسلامی و جنبش‌های ناسیونالیستی عربی در مورد دموکراسی در جهان عرب بحث‌هایی را به صورت مجموعه مقالات وبه شکل کتاب عرضه دارد. کتاب دموکراسی واحزاب در کشورهای عربی که از سوی این مرکز در سال ۱۹۹۹ به چاپ رسید حاوی مجموعه مقالات و بحث‌هایی است که در نشست سالانه هفتم این مرکز در سال ۱۹۹۷ عرضه شد. از مقالات انتقادی قابل توجه در این کتاب که دیگر صاحب‌نظران را به چالش با آن وادار کرد، مقاله ولید خدوری، سردبیر نشریه میدل ایست اکونومیک سروی «میس» چاپ قبرس بود.

خدوری در این مقاله کوشیده است علل ناکامی ناسیونالیست‌های عرب را در ایجاد نظامی دموکراتیک در جهان عرب و یاد آن دسته از کشورهای عربی که به حکومت رسیدند موشکافی کند. آنچه در ذیل می‌خوانید ترجمه کامل این مقاله است که صرفاً دیدگاه‌های نویسنده را در مورد موضوع مورد بحث بیان می‌کند.

مقدمه

برای بررسی جامع موضع ناسیونالیسم عربی در وهله نخست باید چارچوب مورد نظر خود را مشخص کنیم، زیرا ناسیونالیسم عربی که امروز می‌شناسیم پوشش گسترده‌ای برای بسیاری جنبش‌های سیاسی است که به گونه‌های مختلف از جنگ جهانی اول و بویژه با پیوستن پیشگامان آن به امیر فیصل در صحنه جهان عرب ظاهر شده است. اما آن ناسیونالیسم عربی که در این بحث مورد نظر است پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفته و به رغم رکودی که از اوایل دهه هفتاد تاکنون دچار آن شده آثار خود را همچنان حفظ کرده است.

ناسیونالیسم عرب در قالب‌های حزب بعث عربی سوسیالیستی سوریه و عراق، و جنبش ناصریسم در مصر، و جنبش ناسیونالیست‌های عرب، و از نظر اکثر کارشناسان حکومت‌های

*. سردبیر نشریه میدل ایست اکونومیک سروی (میس) چاپ قبرس

موجود در لیبی و یمن از اوایل دهه هشتاد وجهه آزادیبخش الجزایر در دوره های ریاست جمهوری احمد بن بلا و هواری بومدین و حکومت عبدالسلام عارف در عراق در دهه شصت را شامل می شود. همچنین «ناسیونالیسم عربی» از نظر فکری به احزاب، جنبشها و گرایشهایی اطلاق می شود که از نظر سیاسی در پی وحدت کشورهای عربی اند و از نظر اقتصادی تغییر عوامل تولید به نفع گروههای محروم را دنبال می کنند ولی در عین حال از نظر ایدئولوژیک به هیچ یک از ایدئولوژیهای رایج پایبند نیستند. در مورد مسایل دینی و مادی هم این جنبشها ترکیب و آرایش دینی جوامع عربی را می پذیرند، ولی در عین حال برای دین اسلام نقش اساسی قائلند. آنها همچنین در مورد رابطه دین و حکومت یا رابطه با اقلیتهای دینی و اجتماعی هیچگونه چارچوبی را تعیین نمی کنند.

تولد اندیشه ناسیونالیسم عربی در سالهای میان دو جنگ جهانی و گسترش آن در دهه های پنجاه و شصت میلادی بر اندیشه و عملکرد جنبشهایی که تحت این عنوان فعالیت کردند اثر زیادی گذاشت. همچنین مشاهده می کنیم که توجه اصلی اندیشه ناسیونالیسم عربی در این دوره موضوع استقلال کشورهای عربی بوده است، زیرا اغلب کشورهای عربی در این هنگام تحت استعمار خارجی قرار داشتند و مساله رهایی فلسطین با توجه به جنگ مستمر اعراب و صهیونیسمهای اسرائیلی از ابتدای قرن بیستم مطرح بود. همچنین تلاش بر این بود که به استعدادها و روابط اجتماعی داخلی، بویژه طبقات فقیر و پائینتر از سطح متوسط جامعه، فرصتهای بیشتر و مؤثرتری برای مشارکت در جامعه و سازندگی داده شود. آنچه به این اولویتها اهمیت بخشید گسترش سلطه نظامی استعمار بر منطقه و مداخله مستمر خارجی در اقتصاد کشورهای منطقه و افزون بر آن گسترش شکافهای سهمگین اجتماعی در جوامع عربی در نتیجه قرنهای سهل انگاری و عقب ماندگی بود.

این وضعیت و توجه ناسیونالیستهای عرب به این اولویتها موجب شد تا مسایل مهمی چون آزادی و دموکراسی و مسئولیت پذیری سیاستمداران و تعیین نقش دین در حکومت و رابطه با اقلیتهای و بازسازی و نوسازی اقتصاد ملی در شمار اولویتهای پائین آنها قرار گیرد. هم اکنون با توجه به تجربه پنج دهه گذشته می توان گفت که سهل انگاری مستمر نسبت به این

مسایل اساسی در درون جوامع عربی مانعی بوده در برابر ادامه حرکت ناسیونالیسم عربی که همراه با سایر مشکلات این جنبش را تضعیف و کم رنگ کرد.

این خطاست که فکر کنیم توجه ناسیونالیستهای عرب به اولویتهای سیاسی تنهابه علت غفلت آنها از سایر امور جوامع عربی بوده است، زیرا با مرور اجمالی بر ادبیات جنبش ناسیونالیستی عرب می توان بوضوح مشاهده کرد که اندیشمندان این جنبش به مسئله آزادیهای اساسی و مشکلات اجتماعی و نوسازی اقتصادی توجه داشته اند و این امور هرگز از نظر آنها پوشیده نبوده است. بلکه این وضعیت شکننده را باید ناشی از عملکرد ناسیونالیستها و کشمکش مستمر اندیشمندان و سیاستمداران این جنبش دانست که تاکنون نیز ادامه دارد. زیرا از یکسو اندیشمندان و تئوری پردازان و افراد طبقه متوسط آزادیخواه عرب قرار دارند که به علت تمایلات استقلال طلبانه و نجات کشور از نفوذ خارجی و آزاد کردن جامعه از ظلم و درک کردن ضرورت تغییر تدریجی وضعیت اجتماعی و اقتصادی برای ایجاد شرایط و فرصتهای بهتر اجتماعی به سوی جنبشهای ناسیونالیستی گرایش یافته اند و از سوی دیگر جریانی قرار گرفته است که در چارچوب این اندیشه صرفاً به کسب قدرت و حکومت توجه دارد. حامیان گرایش دوم عمدتاً از طبقات روستایی پائینتر از طبقه متوسط بوده اند که وارد سازمانهای نظامی و امنیتی شده اند. سازمانها و مؤسساتی که در درجه نخست هدفشان رهایی کشور از استعمار خارجی و بهبود وضع اجتماعی بوده است و در عین حال به نهادهای قانونی یا شیوه های دموکراتیک اعتنایی نداشتند و تاثیر سیاسی را نمی پذیرفته اند. این وضعیت سیاسی خاص یعنی جدایی مستمر اندیشمندان و سیاستمداران جنبشهای ناسیونالیستی عربی بر عملکرد و رفتار گروههای سیاسی ناسیونالیستی چه در دوره سلطه آنها و یا در غیر آن سایه افکن بوده است. از این رو غیبت نظری و عملی اندیشمندان و فرهیختگان و همچنین غیبت سازمانهای حزبی در فرایند تصمیم گیری سیاسی بر رفتار سیاسی روزانه جنبشهای ناسیونالیستی عربی تاثیر آشکار گذاشت و در نهایت بابه بیراهه رفتن آنها جنبشهای ناسیونالیستی عربی را دچار وضعیت امروز و سقوط کرد. اما این پرسش وجود دارد که طی نیم قرن گذشته عملکردها و اشتباهات جنبشهای ناسیونالیستی عربی چه بوده است؟ در پاسخ

می‌توان به موارد مختلفی اشاره نمود:

۱- فقدان چارچوب نظری واقعی درباره مسایل کشوری و منطقه ای :

جنبش ناسیونالیسم عربی کار خود را با تشویق و ترغیب اعراب به خود باوری و درک تعلقات قومی و ضرورت حمایت از آن آغاز کرد که البته با توجه به قرن‌ها استعمار خارجی این امر طبیعی بود. طی این مدت جوامع عربی بخاطر جداماندن از هویت خود، قادر به تعامل مداوم با تحولات نبودند.^۱ در ادبیات موجود از دهه سی تا شصت این پدیده را می‌توان بوضوح مشاهده کرد. در این سالها سعی شد هویت فرد عرب و جامعه عرب بار دیگر اعتبار یابد. همچنین این تلاش با دیدگاه وسیعتری همراه شد که بر مبنای آن باید جامعه عربی نو و جدیدی را مد نظر داشت. در عین حال کوشیده شد تا مردم عرب به سرنوشت خود آگاه شوند و دریابند تنها راه نجاتشان کوشش برای رهایی از استعمار و حرکت در جهت توسعه اقتصادی است. ولی لغزش بزرگی که کمر ناسیونالیستهای عرب را شکست ناتوانی آنها در ارایه برنامه‌ای تازه و تاسیس نظام اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، موفق براساس نیازهای هر یک از کشورهای عربی و یا همه امت عرب بود. این جنبش می‌توانست با استفاده از فرصتهای زیادی به الگویی برای دیگر جنبشهای سیاسی عربی تبدیل شود، اما خطاهای مکرر آن در خلال دوره‌هایی که تسلط بر قدرت داشت بویژه سرکوب آزادیها و مخالفت با تکثر سیاسی و ممانعت از مشارکت مردم در قدرت و همچنین ورود آنها به جنگها و کشمکشهای بی سرانجام، ولی در عین حال سرنوشت ساز، و عقب ماندگی اقتصادی، در مقایسه با کشورهای همجوار در منطقه، نتایجی معکوس به بار آورد.

باینهمه موفقیتی که ناسیونالیستهای عرب بدست آوردند از جمله در بازگرداندن اعتبار مردم عرب امری عجیب و وارداتی نبود. از نظر توده‌ها شعار ناسیونالیسم عرب را جمال عبدالناصر در سرزمین خشک و تشنه تحول مطرح کرد که همانند روح تازه می‌توانست برای ایجاد یک دولت عربی نوین اساسی تلقی شود. همچنین توجه فزاینده افکار عمومی عرب به این جنبش در دهه‌های پنجاه و شصت و تعهد و عشق مصریان و دیگر طرفداران این

جنبش حاکی از درستی این راه بود و اینکه با درخواستهای ملت عرب در آن زمان انطباق داشت. شعارهای ناسیونالیستهای عرب در دوره پس از جنگ جهانی دوم توانست بویژه در زمینه نجات کشور از نفوذ مستقیم خارجی و کاهش شکاف اجتماعی، از طریق ایجاد فرصت برای طبقات اجتماعی، دستاوردهای آشکاری به همراه آورد. با این همه این جنبش نتوانست همزمان با تغییرات مرحله ای و تغییر زمان و مکان، دستاوردهای جدید بدست آورد، زیرا در ایجاد دولت مدرن و نوین ناکام ماند.

محمدعلی پاشا پیش از یکصد و پنجاه سال پیش اقدام به ایجاد عناصر اساسی تشکیل نخستین کشور مدرن در جهان عرب کرده و در آن موفق شده بود، اما متأسفانه دولتمردانی که پس از او قدرت را در چند کشور عربی بدست گرفتند بیشتر به مظاهر قدرت توجه کردند. بهمین جهت عوامل و ریشه های اجتماعی و اقتصادی پیچیده و ضرورت پیش برده زمان و منظم آن مطابق قانون، قانون اساسی، و اجرای هوشیارانه و با درایت آن را نادیده گرفتند. حتی آنگاه که برخی رهبران عرب همچون ملک فیصل اول در عراق قدمهایی را برای پی ریزی شالوده یک حکومت اصولی و محافظت از کیان و رشد کشور برداشتند، مسئولان بعدی بجای گسترش این روند مثبت و تقویت تجربیات موفق، این روشها را نادیده گرفتند و کوشیدند بدون مشارکت مؤثر سایر گروهها بصورت بلامنازع حکومت کنند.^۲ از این رومی توان گفت اندیشه ناسیونالیسم عرب مسئله ایجاد دولت مدرن و ضرورت مقابله با مشکلات اقتصادی و اجتماعی جوامع عربی را نادیده نگرفت. این اندیشه در ابتدا کوشید فرد را در جمع استحاله و آزادی فردی را قربانی کند، زیرا هدف از بسیج توده ها مقابله با واقعیتهای تلخی چون عقب ماندگی جوامع عربی و نجات از آن بود. البته حتی در این هنگام نیز ناسیونالیستها واقعیتهای رانادیده نگرفتند و فعالانه به ایجاد نظام آموزشی جدید در عراق کمک کردند: در این دوره قسطنطین زریق، اندیشمند ناسیونالیست عرب، مردم عرب را به پذیرش راهکارهای ایجاد مؤسسات مدرن و تفکر علمی راهبردی تشویق کرد و از آنان خواست تا با چالشهای جهان مدرن با عقل و درایت و تدبیر روبرو شوند. این کوشش از یکسو مورد حمایت گروهها و گرایشهای مختلف ناسیونالیستی عرب قرار گرفت و از سوی دیگر با اندیشه های غربی قرابت بیشتری یافت. این

دانشمند در سال ۱۹۴۰ گویی خطاب به هزاران دانشجوی امروز خود نوشت: «هیچکس درباره زندگی جدید عربها اظهار نظر نکرده مگر این که بر این واقعیت تأکید کند که روح تشکیلاتی صحیح هنوز در ما جا نیافتاد و با گوشت و خون ما درنیامیخته است. البته ممکن است از این وضعیت راه نجاتی نباشد و فقط باعث شود نظام اقتصادی سست بنیان عربها که حلقه ای متصل به زنجیره تمدن جدید غرب است و آنرا مدد می دهد زندگی ما را تباه کند.»^۳

قسطنطین زریق برای نخستین بار به رابطه میان مقابله با صهیونیسم و خطر آن برای امت عرب و ضرورت ایجاد انقلابی بنیادین در شیوه زندگی اعراب اشاره کرد و در کتاب «مصیبت ۱۹۴۸» خواستار مشخص کردن راه «مبارزه با صهیونیسم برای ریشه کنی و پیروزی بر آن شد.» او ابراز عقیده کرد که «پیروزیهای صهیونیسم که تنها افراد غافل آن را منکر می شوند ناشی از برتری یک قوم بر قوم دیگر نیست، بلکه از برتری یک نظام بر نظام دیگر متأثر است و علت این است که صهیونیسم از حیات جدید غرب مدد می گیرد در حالی که اعراب از این امر دورند و آن را انکار می کنند. صهیونیستها به فکر حال و آینده خود هستند ولی اعراب همچنان در رویاهای گذشته خود غوطه می خورند و با یادآوری مجد و عظمت گذشته خود را تسکین می دهند. با خطر صهیونیسم و یا خطر تجاوز دیگر به اعراب تنها می توان با ایجاد یک هویت عربی ناسیونالیستی متحد و پیشرو و توانا مقابله کرد و از این رو ایجاد چنین کیانی سنگ بنای جهاد عربی در آینده خواهد بود و تحصیل این هدف آنچنان که گفته شد تنها با دگرگون کردن بنیادین زندگی اعراب امکان پذیر است. بنابراین جهاد خارجی برای رفع خطرهای تجاوزگرانه با جهاد داخلی برای ایجاد هویت عربی مستحکم مرتبط است و می توان گفت که پیروزی تنها وابسته و معلول ایجاد چنین وضعیتی است.»^۴ به رغم تاثیرگذاری زیاد زریق که با کتابهای خود موجب نشر اندیشه ناسیونالیستی جدید شد اندیشه های عقلانی و علمی او باز تاب گسترده و لازم را در تفکر ناسیونالیستی و حیات روزانه اعراب نیافت.

ناسیونالیسم عرب پس از این به انتظار ظهور جمال عبدالناصر و حزب بعث عربی سوسیالیستی و جنبش قومی های عرب نشست تا اصول آنها را به اجرا گذارد. این احزاب تفکر ناسیونالیستی را از حالت نظری وارد مرحله عمل کردند و کوشیدند تغییرات اساسی و

ریشه‌ای در مناطق تحت نفوذ خود ایجاد کنند، اما به رغم تحولاتی که در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی بوجود آوردند و توانستند با تبیین قوانین و مقررات و آئینهای بسیاری در عمل به رشد گروههای اجتماعی محروم کمک کنند، اما فقدان مشارکت فعال سیاسی و اختلافهای نابودکننده میان این گروهها و در داخل هر یک از آنها موجب سردرگمی جنبش و ضعف آن شد. از این رو نقطه اشتراک اکثر تجربه‌های ناسیونالیستی بی‌اعتنایی آنها به آزادی و دموکراسی نیست، بلکه اعمال دیکتاتوری و سرکوب جنبشهای سیاسی فعال و فقدان مشارکت مردمی در ابعاد سیاسی و اقتصادی و فکری نیز مطرح است. بنابراین مسائلی چون وحدت زبان، منافع مشترک، آینده متحد و مبارزه با دشمن مشترک بعنوان پایه‌های ناسیونالیسم عربی همبستگی زیادی میان کشورهای عربی چه در سایه حکومت ناسیونالیستها و یا دیگران ایجاد نکرد و آنچه حاصل شد کاملاً بر خلاف آن بود. ناسیونالیستها کوشیدند حوادث دهه‌های گذشته را اعم از مثبت و یا منفی بعنوان پیروزی‌های درخشان و منحصر بفرد و غیر قابل نقد و بررسی تبلیغ کنند در حالیکه مشکلات عمومی رو به تراکم بود و زنجیره شکستها و ناکامیها جنبشهای ناسیونالیستی را به صورت غیر مترقبه و ناجوانمردانه در بر گرفت. مردم عرب در این دوره تقریباً هر روز با یک واقعیت تلخ روبرو بودند که می‌توان در میان آنها از فاجعه فلسطین در سال ۱۹۴۸، و شکست وحدت جمهوری متحده عربی در سال ۱۹۶۱، شکست در جنگ ۱۹۶۷ و امضای پیمان کمپ دیوید در اواخر دهه هفتاد، و حمله به لبنان در سال ۱۹۸۲ و تجاوز به کویت در سال ۱۹۹۰ نام برد. این وضعیت شعور و وجدان مردم عرب را دربرخورد با واقعیت‌هایی چون چنددستگی و اختلافات گسترده و ضعف سازمانهای سیاسی و گستردگی نفوذ خارجی به لرزه درآورد. اعراب به خلأ موجود میان خود و خارج و همچنین منافع تنگ نظرانه دولتهای عربی پی بردند. افزون بر این مسایل اجتماعی، فرهنگی و زبانی و چند قومی جوامع عربی هر روز این واقعیت را بیشتر آشکار کرد که همزیستی با این مشکلات به آن سادگی که تصور می‌شد نیست و ضروری است باجدیت و درایت با این مشکلات تعامل شود، زیرا در غیر این صورت نتیجه این مشکلات، زنجیره‌ای از جنگهای داخلی و کشمکشهای محلی خواهد بود که سرمایه و توان این کشورها را به هرز می‌برد. اندیشه ناسیونالیسم عرب از

مدتها پیش در تشخیص مشکلات بنیادین امت و همزیستی با تحولات جهانی مؤثر بر منطقه ما با شکست روبرو شده است. همچنین این اندیشه به رغم تلاشهای بسیار و نشستهای سیاسی و بیانیه‌های صادره از این نشستها نتوانسته است با مسایل اساسی امت عرب که طی پنج دهه گذشته با آن روبرو بوده است بصورت مثبت و عاقلانه برخورد کند. علت اصلی این ناکامیها را باید در انزوای درونی و مخالفت با گفتگوی شجاعانه و شهادت آمیز و عدم تلاش برای ایجاد زمینه مشارکت دیگر گروههای جامعه در تصمیم گیریها دانست. همچنین تعلل در برخورد مشکلات بزرگ از راه گفتگو و همکاری جدی سیاسی در چارچوب حکومت و قانون اساسی و استفاده از سلاح و خشونت در برابر درخواستهای مختلف بجای یافتن راه حل مناسب را می‌توان از علل دیگر ناکامی‌ها دانست. بدتر از این جنبشهای ناسیونالیستی عربی اغلب مسئول مستقیم بسیاری از شکستهای سیاسی و گمراهی فکری و اختلافهای کشورهای عربی و گروههای یک جامعه عربی بوده‌اند. بنابراین ناسیونالیسم عرب در مسائلی چون ایجاد یک برنامه سیاسی برای مدرن سازی امت و یافتن راه مناسب فهم شرایط جهان عرب و برخورد واقعی با آن، آن گونه که هست و نه آن گونه که آنها به آن تمایل دارند، شکست خورد.^۵ آنها برای حل این مشکلات با تاخیر کوشیدند با متهم کردن دیگران به همدستی با عوامل خارجی و توطئه از خشونت و اسلحه استفاده کنند.

۲- فقدان دموکراسی در درون جنبشهای ناسیونالیستی و حکومتهای ناسیونالیستی عربی

فضای جوامع عربی، اعم از سازمانها و افراد، از نظر روانی بسیار خاص و فهم و درک آن دشوار است. گفتمان سیاسی در این فضا سطحی گسترده و دموکراتیک ندارد. برخی علت این مسئله را پیشینه تاریخی، برخی وضعیت خاص اعراب و برخی ناشی از نحوه تحول اجتماعی کشورهای عربی می‌دانند. همچنین گروهی از مسئولان و احزاب عربی به شدت با اقدامات دموکراتیک مخالفند و آن را نوعی ضعف تلقی می‌کنند و معتقدند که هیچ چیز جز شمشیر قادر نیست مشکلات اعراب را حل کند. اخیراً هم با دموکراسی به گونه‌ای برخورد می‌شود که گویی

یک نوع تفنن فکری و بدتر از آن نوعی تبعیت از سیاست امریکا و هماهنگی با آن است. این درحالی است که به اهمیت حیاتی دموکراسی و ضرورت آن برای امت عرب صرف نظر از اینکه چه کسی و با چه هدفی دعوت به آن می کند توجه نمی شود. با تأسف بسیار جنبشهای ناسیونالیستی عربی، اعم از گروهها و گرایشهای مختلف دردام این توجیه افتاده اند که حاکمان می توانند به تنهایی و بدون مشارکت دادن دیگران حکومت را همچنان در دست داشته باشند. اغلب نه تنها سعی بر توجیه این سهل انگاریها هم نمی شود بلکه این موضوع کاملاً نادیده انگاشته می شود. گویی که دموکراسی هیچ اهمیتی ندارد این امر به رغم کوششهایی است که از سوی این دولتها به منظور به نمایش گذاردن جلوه های زیبای بازی دموکراسی صورت می گیرد. با اینهمه دولتها برای اینکه رشته کار را از دست ندهند مجالس شورا را از هر گونه اختیاری محروم و به نمایندگان تنها اجازه انتقاد از برخی وزرا، نه همه مسئولان همچون وزرای امور شهرداریها و امور اجتماعی و بهداشت و امثال آنها داده شده است، اما مناصب کلیدی چون وزرای دفاع و امور خارجه و کشور و دارایی انتقاد پذیر نیستند. همچنین به مجالس فرمایشی اجازه بحث درباره مسایل معیشتی و روزانه مردم داده شده است اما آنها حق ورود به مسائلی چون سیاستهای جنگ و صلح، مشکلات فساد و حیف و میل بیت المال و سیاست خارجی کشور را ندارند. ورود به این مسایل در انحصار حاکمان است و تنها در حدود رسمی و به اندازه صلاحدید مسئولان این مسایل قابل طرح و بحث می باشد.

می توان این وضعیت را نمایی عربی و نه صرفاً مربوط به ناسیونالیستها تلقی کرد و گفت که جوامع عرب فاقد اندیشه آزادی و تجربه ریشه دار پارلمانی است. در واقع این مسایل برای امت عرب نامأنوس است زیرا در اصل تجاربی اروپایی و با ریشه هایی غربی است، ولی واقعیت امر این است که شخصیتهای ناسیونالیست عرب از ناصریستها تا بعثیها و غیره ناگزیر بوده اند برای بهبود وضعیت کشورشان تلاش کنند و نه آن را بدتر نمایند. حتی با تأسف تجربه های محدود نظام نمایندگی و تکثرگرایی که در گذشته وجود داشت در کشورهای عربی بنفع سازمانهای سلطه گر سرکوب شده اند.

این جنبشهای ناسیونالیستی بودند که تجربه های سیاسی جدید را در منطقه عربی

ابداع کردند، ولی همین جنبشها کوشیدند دموکراسی را از محتوای واقعی اش تهی کنند و حیات جنبشهای سیاسی عربی را با تصفیه فیزیکی مخالفان و حتی طرفداران خود که در شیوه عمل و برداشت با آنها اختلاف داشتند و یا عملکردشان را نمی پسندیدند جداً به مخاطره اندازند و پایان دهند. در نتیجه این رفتار آنچه عاید ملت‌های عرب شد فقدان معیارهای رفتاری و احساس مسئولیت بود و حتی این برداشت نیز شکل نگرفت که اصولاً شهروندان عرب درسایه این سازمانهای مختلف نقشی بعهدده دارند. حدود ۳۰ سال پیش منیف الرزاز وضعیت امت عرب را چنین توصیف کرد: «بدتر از آنچه که ممکن است درسایه حکومت دیکتاتوری برسر ملت آید فقدان معیارهای رفتاری است. ممکن است اقتصاد رشد کند، سطح زندگی بهبود یابد قدرت نظامی فزونی گیرد و عظیم تر شود، مدارس گسترش یابند، وضعیت بهداشت بهتر شود و سیاست خارجی پیروز گردد، اما یک چیز است که همواره باید متحول شود و آن رفتار است. منظور من از رفتار صفات ناپسند فردی معمول نیست هر چند در نتیجه بی تفاوتی آن هم تشدید می شود، بلکه مقصودم در درجه نخست رفتار جوانمردانه و مبارزه جو بر اساس حس مسئولیت، شجاعت، پاکدامنی، شهامت، و ایمان به حق و دفاع از آن و تحمل کلیه پیامدهای آن است.» رزاز همچنین در توصیف برداشت حکومت دیکتاتوری جدید در جهان سوم از نقش و خواسته های مردم می گوید: «شهروند صالح از نظر این حکومتها شهروند فرمانبردار، ستایشگر، تحسین کننده اقدامات و دیدگاههای حکومت است و اگر این امر همواره ممکن نباشد پس به نفع شهروند است که تنها به مسایل و امور فردی خود اهتمام کند و امور حکومتی را در بعد نظری و عملی چون برنامه ریزی و اجرا، بعهدده مسئولان بگذارد. شهروند مسئول و آگاه و مسئولیت پذیر در این حکومتها جایگاهی ندارد. چنین فردی باید منزوی شود یا به زندان برود و نیست و نابود شود تا سرنوشتش درس عبرتی برای کسانی شود که لازم است آن را بیاموزند. در چنین فضایی رفتارهای فرصت طلبانه، فساد و ترس موج خواهد زد و با شرمندگی باید برای صفاتی چون مردانگی، راستگویی و شهامت افسوس و اندوه خورد.»^۶

مشکل ناسیونالیسم عربی با دموکراسی از نظر نحوه پذیرش و تعامل محترمانه و کامل با آن در درون خود این جنبشها نهفته است، زیرا تربیت سیاسی اولیه اعضای این جنبشها بر پایه هایی

دمکراتیک و آزاد استوار نیست تا بتوانند کاملاً اهمیت شورا و تماس با مردم را برای فهم خواسته‌های اساسی و متغیر آنها و تعامل روشن و محترمانه با احزاب و گروه‌های اجتماعی متعدد و شیوه دستیابی به قدرت را درک کنند. این موضوع هم اکنون نیز در رفتار سیاسی و روزمره نظامیان و سیاستمداران عرب و حتی بیشتر اندیشمندان ناسیونالیست وجود ندارد. تجربه سیاسی آنها پیش از دستیابی به قدرت متأثر از شرایط سخت امنیتی در قالب فعالیتهای مخفی بوده است. آنها کوشیده‌اند خود و سازمانشان را توسعه دهند و آزاد کنند و پس از دستیابی به قدرت نظام سیاسی متفاوتی را بنا نمایند، اما عکس آن را عمل کردند، زیرا سازمانهای سیاسی بسته و سرکوبگری را بوجود آوردند که مردم زندانهای این دوره را با گذشته مقایسه کردند به نحوی که از گذشته و آزادی و انسانیتی که در زمانهای قدیم بود با نیکی یاد کردند.^۷

۳- انعطاف ناپذیری در قبال درخواستهای مردمی و تحولات بین‌المللی

تاکید ناسیونالیستهای عرب بر اولویت همه جانبه مبارزه سیاسی و غوطه ور شدن آنها در کارهای روزمره و مبارزه با استعمارگران خارجی و تلاش برای ابراز وجود پس از قرن‌ها شکست و انحطاط، منجر به ایجاد خفقان گسترده داخلی و بی توجهی به درخواستهای بلند مدت مردم متناسب با واقعیتهای محلی و همچنین پذیرش مسئولانه و آزادیخواهانه تغییرات جهانی شد. همچنین مسائلی چون فقدان دیدگاه لازم نظری و اراده سیاسی برای چالش با مشکلات پیچیده ولی ضروری و روزمره مردم عرب و خستگی از گذشته به زیان آینده منجر به تراکم مشکلات و پیچیدگی آنها شد. همچنین اکراه آنها از حل مسائل اساسی و روزمره مردم و حل اصولی آنها فضای لازم را بنفع دیگران ایجاد کرد و بخشهای زیادی از مردم از این جنبشها فاصله گرفتند. علت این جدایی آن بود که ناسیونالیستها در اوج قدرتمندی تلاش جدی و مدبرانه ای برای طرح همزمان شعارها و برنامه‌های خود نکردند و سیاستهای شجاعانه و برنامه‌های مناسب را برای حل امور ارائه ننمودند. در واقع علت این بحران سیاسی که ناسیونالیستها را به مبارزه طلبید ناشی از غفلت آنها از تبدیل شعارهای خود به برنامه‌های

سیاسی موفق و متحول کردن ایده‌ی ناسیونالیستی از یک اندیشه آرمانی به یک دولت مسئول بود. این جنبش‌ها به جای تعامل با دیگر حرکتهای سیاسی از طریق مجاری حزبی روابط خود را به دستگاههای امنیتی دولتی محصور کردند و به جای گفتگو با دیگر تمدنهای جهانی بر دستگاههای تبلیغی دولتی تکیه کردند که مردم را نسبت به عقب ماندگی شان شستشوی مغزی می داد و آنها را متوجه مسایل پیرامونی خود و تحولات بین المللی می کرد و به جای اجازه دادن به مردم برای بیان مشکلات و نیازها و خواسته هایشان از طریق مجالس آزاد، اعم از مجالس ملی و یا سندیکایی، سیاسی همه تلاش حزبی آنها متوجه کسب پیروزی درانتخابات و تسلط بر اراده سندیکاها و جمعیتها و بهره برداری از این موقعیتها برای نادیده گرفتن مسئولیتهای واقعی خود در برابر مردم شد.^۹ ژوزف مغیزل، اندیشمند ناسیونالیست عرب، با بررسی برخی مسائل ریشه ای، پس از چند دهه حکومت ناسیونالیستها، آشکارا نشان داد که این جنبشها تفاوتی با دیگر سازمانهای سیاسی عربی ندارند و قادر به تعامل با مسایل اساسی جامعه نیستند. همچنین وی به این مسئله اشاره نمود که چرا این جنبشها برای هموار کردن راه تغییرات مطلوب و مورد درخواست شهروندان عرب اقدامی نکردند. از جمله این مسایل موضوع حقوق زنان برای کار کردن و معاشرت و حقوق اساسی آنها درمسایل طلاق، پوشش وارث است. همچنین موضوع برابری واقعی شهروندان در حقوق مدنی و کار و یادگیری زبان مادری مطابق قوانین مکتوب اجرا نشد. مسئله قانونگذاری برای مسائل جنایی و چگونگی مجازات مجرمان و ضرورت اجرای قوانین شریعت درمورد آنها و یا رجوع به قوانین دیگر کشورها و بویژه تجربه های موفق جهانی دراین باره مسئله دیگر مورد بررسی است. مغیزل دراین باره می گوید: «دوران ما شاهد تولد فرهنگ مشترک بشری است که صرفاً مسیحی یا اسلامی یا مارکسیستی یا لیبرالی یا روحانی نیست. همچنین صرفاً مادی، یا انتزاعی و یا تکوینی هم نیست، بلکه همه این موارد با هم است. این فرهنگ، فرهنگ انسان و همه انسانها و فرهنگ انسانیت و همه انسانیت است و تلاش برای جدایی از این گرایش فراگیر جهانی، تلاشی شکست خورده است که فرصت ها را به هدر می هد.»^۹

درخلال دهه های گذشته شاهد مواضع غیر روشن و فاقد ثبات اندیشه ناسیونالیستها

در تعامل با دین و نقش دین در حکومت هستیم. از این رو است که محمد عماره می گوید : «کسی که در متون عفلق که از اسلام سخن می گوید دقت کند درمی یابد که اسلام مورد نظر او اسلام انقلابی است، اسلامی است که طرح نهضت را تغذیه می کند و توان انگیزش و قیام را بوجود می آورد. اسلام تجربه ای است که نبوغ امت را آشکار کرده است، اسلام میراث معنوی است که مؤلفه قومیت محسوب می شود؛ اسلام تمدنی است که این امت و نهضت آن را از دیگر امتها متمایز کرده است. این اسلامی است که مورد نظر عفلق است و به آن اهتمام دارد و به سوی آن فرامی خواند تا جایگاه متمایز و والای خود را بیابد تا در کنار علوم واقعی معاصر آبشخوری برای طرح نهضت امت عرب باشد. بنابراین عفلق به اسلام الهی با ابعاد غیبی ایمان دارد ولی آن را بعنوان آبشخور اندیشه ناسیونالیسم عرب نمی پذیرد و به ضرورت اسلام شریعت و قانون بعنوان چارچوب حاکم بر حکومت ناسیونالیستی مورد نظر خویش اعتقادی ندارد. همچنین عفلق می کوشد حکومت لائیک را پی بریزد و آن را از قانون اسلام رها کند ولی در عین حال غیر مذهبی بودن ناسیونالیسم عربی را به گونه ای که آن را از میراث اسلامی جدا کند رد می نماید.»^{۱۰} در اینکه این مسایل در دهه های گذشته نادیده گرفته شد و یا به عمد آشکارا بدان عمل نشد شکی نیست، زیرا آنچه مغیزل طرح کرده امروزه هم به شکل جدی مطرح است. این یکی از بدبختیهای غیر قابل حل اعراب است که راه حل آن حتماً با خشونت و اجبار همراه خواهد بود، زیرا مسئولی که بتواند این مشکلات را جسورانه، آزادانه و مسئولانه به بحث بگذارد وجود ندارد و اگر هم آنچنان که اخیراً در مصر شاهد بودیم اگر این مسایل به بحث گذاشته شود سرنوشت روشنفکران قتل و تبعید است و این در حالی است که رژیمهای حاکم همچنان به سیاست بی طرفی منفی خود ادامه می دهند. درواقع جنبشهای ناسیونالیستی برای روشنفکران نقش یک مبلغ و نه افراد مؤثر در فرایند تغییر را قائل بودند. آنها می خواستند روشنفکر بخش مکمل فرایند تغییر و پیشرفت باشد، ولی در عین حال معتقد بودند که پیشرفت تنها در بعد اقتصادی امکان پذیر است و در زمینه اجتماعی چنین امکانی موجود نیست. پس از مدتی این تصور پدید آمد که روشنفکران باید عملکردها را توجیه کنند و به تبلیغات فریبکارانه حکومتها کمک نمایند. درواقع نه تنها هیچ تصور جدی و آزاد از فرهنگ وجود نداشت بلکه

تلاش شد فرهنگی هدایت شده و غیر عقلانی ایجاد شود.

نقش روشنفکر به خاطر این علل در دوره ناسیونالیست‌ها ناقص و ابتر بود و روشنفکران عرب نتوانستند همچون همقطاران خود در دیگر کشورها نقش خویش را ایفا کنند. این نوع تصور همراه با سوء استفاده زشتی بود که از طریق تسلط بر مسایل زندگی و کنترل آن صورت پذیرفت. از آنجا که همه ابزار فرهنگ و آموزش و انتشارات و ارتباطات چه در گذشته و چه در زمان حال به انحاء مختلف در انحصار دستگاه‌های دولتی بود این نتیجه گرفته می‌شد که کسانی که به دستورات دولت یا به عبارت بهتر به دستورات دستگاه‌های بروکراتیک دولتی گردن نمی‌نهند پیوسته در معرض انزوا یا تحجر یا پناه بردن به قبیله و عشیره ویا فرار به خارج هستند.^{۱۱} افزایش بحران‌های اجتماعی و اقتصادی در نتیجه جنگ‌ها و مصائب و فجایع و همچنین حرمان سطوح جامعه از گفتگوی آزاد سبب شد جنبش‌های ناسیونالیستی از رشد باز بمانند و نیروهای خارجی از ضعف و رخوت چندین ده ساله کشورهای عربی سوء استفاده نمایند و مداخله وقفه‌ناپذیر خود را در امور داخلی این کشورها استمرار بخشند.

۴- فقدان صراحت و عدم اعتراف به خطا

یکی از مشکلات بزرگ ناسیونالیست‌های عرب ناتوانی در شناخت مشکلات و مقابله شجاعانه با خطاها و شکست‌ها و اعتراف صریح به این خطاها و مجازات عاملان آن است. همچنین آنها نتوانستند سیاست واقع‌بینانه و انعطاف‌پذیر و جدیدی را در چارچوب منافع اعراب و واقعیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی اتخاذ کنند. ادامه همان سیاست‌ها و شیوه حکومت‌داری و تبلیغات طی سه دهه گذشته و اجتناب از پذیرش صریح و شجاعانه خطاها و ناکامی‌ها نه تنها آرمان‌ها را کم‌رنگ کرد که حتی به تقویت حرکت‌ها و افکار و رفتارهایی منجر شد که پیش از آن با آنها مبارزه می‌شد. علی‌حرب، از نویسندگان، در این باره می‌گوید: «چگونه است که به رغم افزایش درخواست آزادی، آزادی کم‌رنگ می‌شود و تلاش برای تحول، ارتجاع شمرده می‌شود و مقابله با تهاجم فرهنگی، غرب‌گرایی تفسیر می‌شود.»

حرب می‌افزاید: «آنگاه که نقش هدایتگر روشنفکران شکوفا شد وضعیت بویژه در زمینه

آزادیها بدتر شد. «او سپس چنین نتیجه می گیرد «شاید این امر برای ما روشن کند که چگونه وقتی نخبگان اقدام به بیدار سازی مردم کردند این تبعیت و انزواگرایی یا جهل و تعصب افزایش یافت و چگونه بدست نخبگان یا به نام آنها سازمانهای سیاسی شکل گرفت که از سازمانهایی که سیاستمداران حرفه ای ایجاد کردند بدتر بود.»^{۱۲}

ناتوانی درغلبه بر اشتباهات به شیوه مدنی و قانونمند راکه در تمام جهان معمول است به زبان ساده می توان به معنای تکرار اشتباهها و ادامه حرکت در تاریکی و ناتوانی در تشخیص میان سره از ناسره و بالاخره طرح شعارها و اتخاذ سیاستهای غیر مناسب در آینده تلقی کرد. از این رو عملکرد ناسیونالیستهای عرب آکنده از خطاهای تلخ و کشنده ای می شود که از ابتدا بر اشتباه بودن آن تأکید نشد و تلاشهای جدی برای حل آن صورت نگرفت. بعنوان نمونه می توان به دو تجربه شکست اعراب در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ و اشغال کویت در سال ۱۹۹۰ اشاره کرد. درمورد هر دوی این وقایع که برای امت عرب و اندیشه ناسیونالیستی دردناک بود نه تنها هیچ بررسی درستی انجام نگرفت بلکه عکس آن رفتار شد؛ از جمله اینکه افرادی پیش از این بودند و هم اکنون نیز هستند که می کوشند این دو واقعه فاجعه بار را به بهانه های مختلف ناچیز بشمارند آنچنان که گویی امت عرب توجهی به حوادث محیط خود ندارد و یا از اشتباهات سیاستمداران تاثیر نمی پذیرد.^{۱۳}

خلاصه

وضعیت کنونی جهان عرب خوشبین کننده و اطمینان بخش نیست. اعراب خود را سرزنش می کنند و می گویند در حضيض قرار دارند و بدتر از این ممکن نیست. با استفاده از تجربه چند دهه گذشته می توان گفت که زمانه آستن وقایع تلخی برای اعراب است و ممکن است مصائبی بی شمار در کمین امت عرب باشد. بدبختیها، درگیریها و شکستهایی که هم اکنون در اراضی فلسطین، سودان، عراق و الجزایر شاهدیم می تواند نشانه این واقعیت و وضعیت آینده اعراب باشد. البته این در صورتی است که بخواهیم برای حل مشکلات روزمره و عمومی از روشها و ابزارهای گذشته استفاده کنیم. درعین حال وقایع اخیر در جهان عرب

ضرورت همکاری با هدف نجات ملت‌ها و امت عرب را اجتناب ناپذیر کرده است. چنین است که رهبران اغلب حرکت‌های سیاسی در جهان عرب اعم از ناسیونالیست‌ها و غیره بر ضرورت همزیستی برای نجات امت تأکید دارند. این امر که از این پس یک گروه بتواند بدون همکاری دیگر گروه‌های سیاسی و اجتماعی در یک کشور عربی حکومتی مسئولانه و قابل قبول بوجود آورد محال است. غفلت از این واقعیت یعنی تکرار اشتباه‌های چند دهه گذشته و به نوعی از دست دادن استقلال وضع و فروپاشی مطلق اقتصادی در مقایسه با دیگر کشورهای جهان که از ماسبقت گرفتند؛ درحالی که درآمد و نیروی انسانی اعراب را نداشتند. جهش به پیش راه حلی است که بصورت پی‌گیر و مستمر برای حل مشکلات کشور و امت مطرح می‌شود، ولی این امر موضوعیت خود را از دست داده و کار کردش تنها می‌تواند تسلی بخش دوایر دولتی و روزنامه‌ها باشد و نه اینکه موجب اقدامی مشترک و موفق گردد. احمد الربعی، نویسنده، با انگشت گذاشتن بر زخم زمانی نوشت که ناسیونالیست‌ها «شعار وحدت می‌دهند اما هیچ اقدامی برای حل مشکلات کشورهاشان نمی‌کنند. آنها به جای روبروشدن با واقعیت‌ها که با برخوردی صادقانه امکان حل دارد به طرح مسایل «امت بزرگ» می‌پردازند و معتقدند که می‌توانند مشکلات را حل کنند. این درحالی است که معضل چنددستگی را بیشتر و پیچیده‌تر می‌کنند. ناسیونالیست‌ها به سان شعرا آنگاه که با معشوق بیمار خود مغالزه می‌کنند مسئله وحدت را مطرح می‌نمایند ولی به این بیمار دارو نمی‌دهند.»^{۱۴}

درسالهای اخیر تفکر جدیدی جان گرفته است که خواستار احیای اندیشه ناسیونالیستی همراه با انتقاد از خود و بازگشت به خویش و گفتگوی با خود و دیگران است. درنتیجه این فرایند، اولویتهای ناسیونالیستی عرب درحال حاضر حول سه محور اساسی متمرکز است: نخست گفتگو در باره اتحادیه عرب و جایگاه اقدام مشترک عربی. دوم گفتگو در باره چگونگی شکل‌گیری نظام عربی و مراحل تحول آن و بحرانهایی که در گذشته شاهد آن بوده است. سوم: آینده‌نگری در باره میهن عربی با توجه به پراکندگی و وحدت آن.^{۱۵}

تلاش برای انتقاد از خود نخستین قدم در راهی دشوار است که چهره آینده را برخلاف وضع موجود از جنبه‌های مختلف همانند پیشروبودن، جهان شمولی، نداشتن نگرانی و

نترسیدن از هر چیز بیگانه روشن می کند.

از این رو مرکز بررسیهای وحدت عربی از سال ۱۹۷۹ اقدام به انتشار تعدادی مقالات و کتاب در باره این مسئله کرد و همچنین نشستهای مهمی، بویژه نشست «بحران دموکراسی در میهن عربی» را در تاریخ نوامبر ۱۹۸۳ برای بررسی این موضوع برگزار کرد. افزون بر آن سازمان عربی حقوق بشر و جمعیتها و مؤسسه های عربی در مشرق و مغرب و در هجرت با همین هدف اقداماتی را انجام دادند. با این همه روشن است که این تلاشها ابتدای راه است و برای به بار نشستن آن نیاز به برخی نخبگان فرهنگی و نه توده های مردم است. همه طرفهای ذینفع اعم از ناسیونالیستها و غیره برای ایجاد این وضعیت جدید که در آن قوانین و نهادهای قانونی محترم شمرده می شود و از حقوق اساسی انسان برای همه اعراب محافظت می شود باید تلاش کنند. منظور از نقش جدید اندیشه ناسیونالیستی در آینده با خود صریح بودن و فهم علائم و نشانه های آینده است، زیرا وظیفه خطیر در این مرحله دعوت به ایجاد جامعه نوین و معاصر عربی به جای ورود به کشمکشهای سیاسی است که بدون استثناء نتیجه ای جز بدبختی و خرابی برای همگان ندارد. مرحله آینده کوشش برای نزدیک کردن دولت و امت را می طلبد و باید جایگاه هر یک را در نقشه سیاسی عربی مشخص کرد و بنیانها و نشانه های هیچ یک از آن دورا نباید نادیده گرفت. نقش جدید ناسیونالیسم عربی تعامل عاقلانه و متمدنانه با تنوع (موزائیک) اجتماعی در کشورهای عربی و تغییرات جهانی، بدون بیم و واهمه و یا درنگ، و بطور مثبت را می طلبد. این هدف تنها با اعتماد به نفس و با خود صریح بودن و پذیرش دموکراسی و کثرت گرایی و رفتار در این قالب امکانپذیر است.

پاورقی ها:

- ۱- سعدون حمادی، «موضوعات مقترحه لحوار قومی»، «المستقبل العربی»، سال ۱۹، شماره ۲۱۳ (نوامبر ۱۹۹۶)، ص ۱۸.
- ۲- نزیه نصیف الأیوبی، العرب و مشکله الدوله، بیروت: لندن: دارالساقی، ۱۹۹۲، ص ۱۰۱.
- ۳- قسطنطین زریق، الوعي القومي: نظرات فی الحیاه القومیه المتفتحه فی الشرق العربی، چاپ ۲ (بیروت: دار المكشوف، ۱۹۴۰)، نقل از: قسطنطین زریق، الاعمال الفکریه العامه للكتور قسطنطین زریق، ۴ جلد (بیروت: مرکز دراسات الوحده العربیه، ۱۹۹۴)، جلد ۱، ص ۲۷.
- ۴- قسطنطین زریق، معنی النکبه، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۴۸، نقل از: زریق، الأعمال الفکریه العامه للكتور قسطنطین زریق، جلد ۱، ص ۳۷.
- ۵- انطوان نصری مسره، «در مستقبل الوحده العربیه: الاعتراف بالولاءات التحتیة و شرعتها عامل توحید أم انقسام؟» المستقبل العربی، سال ۹، شماره ۹۰ (اوت ۱۹۸۶)، ص ۴-۵.
- ۶- منیف الرزاز، الحریه و مشکلتها فی البلدان المتخلفه، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۶۵، صص ۲۰۸-۲۰۹.
- ۷- عزیزالحاج، «عن تعذیب المعتقلین الشیوعیین فی العهد الملكي فی العراق»، پرونده عراق، شماره ۶۷ (ژوئیه ۱۹۹۷)، ص ۷۰.
- ۸- اسماعیل صبری عبدالله، «الديمقراطيه داخل الأحزاب الوطنيه وفيما بينها»، مقاله داده شده به: بحران ديمقراسی در جهان عرب: پژوهشها و بررسیهای گردهمایی علمی مرکز بررسیهای وحدت عربی (بیروت: المرکز، ۱۹۸۴)، صص ۴۶۵-۴۸۴.
- ۹- ژوزف مغیزل، «الاسلام و المسيحيه العربيه و القوميه العربيه والعلمانيه»، المستقبل العربی، سال ۳، شماره ۲۶ (آوریل ۱۹۸۱)، ص ۱۰۱.
- ۱۰- بنگرید به کتاب: محمد عماره، «التيار القومي الاسلامي»، در روزنامه الحیاه، ۱۹۹۷، ۳، ۳.
- ۱۱- عبدالرحمن منیف، الديمقراطيه اولاً... الديمقراطيه دائماً (بیروت: الموسسه العربيه للدراسات و النشر، ۱۹۹۲)، ص ۳۴۲.
- ۱۲- علی حرب، أوهام النخبه أو نقد المثقف، بیروت: الدار البيضاء: المرکز الثقافی العربی، ۱۹۹۶، صص ۲۵-۳۵، نقل از: صفر أبوفخر، «نقد المثقف أم موت المثقف؟» مجله الدراسات الفلسطینیه: شماره ۲۹ (زمستان ۱۹۹۷)، ص ۱۱۷.
- ۱۳- محمد حسنین هیکل، «هواجس مستقبلیه»، المستقبل العربی، سال ۱۰، شماره ۱۰۸ (فوریه ۱۹۸۸)، صص ۴-۱۵، و احمد یوسف احمد، «الحركة القومية العربيه و ضرورة مواجهه الذات»، المستقبل العربی، سال ۱۴، شماره ۱۴۸ (ژانویه ۱۹۹۱)، صص ۵۶-۶۳.
- ۱۴- احمد الربعی، «التنمية... وازدواج الشخصيه»، الشرق الاوسط، ۱۹۹۷، ۷، ۱۲.
- ۱۵- سید یاسین، الوعي القومي المعاصر: از مه الثقافه السياسه العربيه (قاهره: مرکز دراسات السياسيه و الاستراتژیة بالاهرام، ۱۹۹۱)، ص ۲۰۴.

مترجم: سید محمود موسوی بجنوردی

مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه